

نقدی بر اعجاز القرآن ابوبکر باقلانی

زاهد هاشمیان فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه افسری امام علی(ع)

چکیده:

کتاب اعجاز القرآن باقلانی در میان مسلمانان از جایگاه والایی برخوردار شد، چنانکه در موضوع خود مدتها مرجع بلامنازع بوده است. طرح و بررسی موضوعات متنوع علوم قرآنی در این کتاب حاکی از جامعیت علمی مؤلف آن است. او ضمن نقد اشعار شعرای بزرگ عرب به منظور اثبات اعجاز قرآن، جنبه‌های بلاغی و کلامی اعجاز را بیان داشته است؛ که در همین راستا به برخی از سرقات او نیز اشاره می‌شود.

کلید واژه‌ها: باقلانی، قرآن، اعجاز، شعر، بلاغت، کلام، نثر، سجع، نظم، بدیع.

قاضی «ابوبکر باقلانی» (د ۴۰۳ق)، مؤلف کتاب اعجاز القرآن بر مذهب اشاعره بوده است (ابن خلکان، ۲۶۹/۴). کتاب او در بین تألیفات متعددش مانند التمهید، و الانتصار در جهان اسلام شهرت بسزایی یافت. باقلانی علاوه بر تسلط بر موضوعات علوم قرآنی از متکلمان بزرگ اشاعره است که به خاطر نوشته‌هایش درباره جدل و مناظره زبانزد محافل علمی شد. او علم کلام را با آرای فلاسفه یونان درآمیخت. ابن تیمیه او را بهترین متکلم در میان اسلاف و اخلاف می‌داند (نک: دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۳، ۲۹۴؛ «EI, 1/958,959»). او در موضوعات مختلف، مانند شعر، بلاغت و نقادی صاحب نظر و دارای تألیفاتی است. وی در مقام دفاع از دین و قرآن در تألیفاتش به شبهاتی که توسط دشمنان دین مطرح می‌شده پاسخ داده است. (نک: همان، ۹۵۹).

باقلانی در این کتاب تصریح کرده است که قرآن از سه جهت معجزه است:

۱. پیشگویی از امور غیبی که بعدها به وقوع پیوست، مانند پیروزی روم پس از

شکستِ اولیه بر ایران، فتح مکه به دست مسلمانان و...

۲. اخبار از امتهای پیشین با وجود امّی بودن پیامبر (ص).

۳. بکارگیری صنعت بلاغت و نظم.

باقلائی در وجه سوم به تفصیل سخن گفته و یادآور شده است که عرب بدوی با اسلوب قرآن آشنایی قبلی نداشت، با اینکه اسلوب شعر، نثر، رجز و سجع برای آنها شناخته بود.

سبب تألیف کتاب

باقلائی در مقدمه کتابش (۲۱-۲۲) مطالبی در علت تألیف آن آورده که مضمون آن چنین است: شخصی درخواست کرد که برای رفع شبهات و زایل شدن تردیدهایی که بر جاهلان عارض می‌شود و نیز طعن‌هایی که درباره معجزه در اذهان خلجان می‌یابد، عبارت جامعی بنگارم؛ من نیز قربةً الی الله و با توکل بر توفیق و یاری او اجابت نمودم....»

محتوا و شیوه تدوین کتاب

این کتاب در برگیرنده موضوعات گوناگونی است. برخی از آنها با قضیه اعجاز پیوند محکم تری دارند، مانند وجوه مختلف اعجاز، معجزه اصلی پیامبر (ص) و تحدی قرآن و جز آن. اما پاره‌ای دیگر نیز از موضوع اعجاز به دور بوده و فقط از جهتی با آن در ارتباط است، مانند سخن مؤلف درباره نقد اشعار. بعضی نیز ارتباط متوسطی با موضوع اعجاز دارد مانند مسأله سجع و نفی آن از قرآن کریم. گاهی سخنش از اعجاز، خصوصیت ادبی بیانی دارد، و زمانی رنگ کلامی به خود گرفته است.

باقلائی این موضوعات را به ترتیب و منسجم در یک باب ذکر نکرده، بلکه پراکندگی مطالب در همه زوایای آن مشهود است. هنگامی که از قرآن سخن می‌گوید، با شیوه‌ای خاص به شعر منتقل می‌شود و دوباره به قرآن باز می‌گردد. گاهی به بیان سبکهای بدیع پرداخته و پس از ورود به موضوعات متنوع دیگر، موضوع نخست را از سر می‌گیرد. در اول کتابش از مباحث کلامی سخن به میان آورده و در آخر کتاب مجدداً

به همان مباحث پرداخته است.^۱

در این کتاب پس از بیان مقدمه و اسباب تألیف و نکوهش علما به خاطر عدم تألیف در این زمینه به موضوعات زیر پرداخته شده است:

۱. اعجاز از دیدگاه متکلمان

۲. اعجاز از حیث ویژگیهای بیانی و ادبی و متعلقات آن

۳. گفتاری در انواع بدیع

۴. نصوص نثری

۵. نقد برخی از قصیده‌های اشعار مهم عرب

هرچند که این موضوعات در لابه‌لای مطالب کتاب پراکنده است، اما سعی ما بر این خواهد بود که در این مقاله تا حدودی آنها را مورد بررسی و نقادی قرار دهیم.

جنبه کلامی اعجاز قرآن

از آنجا که باقلانی خود از علمای علم کلام است فصلی از کتابش را به معجزه بزرگ رسول اکرم (ص) اختصاص داده و با بهره‌گیری از شیوه متکلمان به اثبات آن پرداخته است. در این زمینه می‌گوید: آن حضرت معجزات حسی فراوانی داشت که برخی به تواتر و بعضی به صورت آحاد نقل شده است باقلانی برای اثبات معجزه بودن قرآن، شیوه‌های گوناگونی را به کار برده که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف. راه حجیت قرآن و اعجاز آن به این است که نخست بپذیریم قرآن متلو و محفوظ و مکتوب در مصاحف، همان است که بر پیامبر (ص) نازل شده و آن بزرگوار در طول ۲۳ سال رسالت خویش آن را بر معاصران خود تلاوت کرده است (ص، ۳۱) و راه پی بردن به این موضوع نیز نقل متواتری است که بیانگر ابلاغ آن به مردم و دعوت به سوی آن توسط خود پیامبر (ص) می‌باشد و شرط تواتر، با حفظ قرآن در سینه‌ها و انتقال آن به نسلهای بعدی و تعلم آن بوسیله صغیر و کبیر حاصل است.

ب. قرآن همه مشرکان را به «تحدی» دعوت کرد تا همانند آن بیاورند و در طول سالها به جهت عجزشان آنان را نکوهش کرد. بنابراین عجز آنها حاکی از این است که قرآن

۱. شایسته بود به منظور تسهیل در امر دستیابی به مطالب، این کتاب به ترتیب موضوعات فراهم می‌شد.

معجزه و از سوی خداوند متعال است. مشرکان با ترک معارضه، در حالی ناتوانی خود را آشکار ساختند، که قرآن آنان را دشمنان سرسخت می خوانده است. این آیه شریفه اشاره به همین امر دارد: «و تندر به قوماً لُدّاً» (مریم / ۹۷).

باقلانی برای اثبات این مطلب آیات متعددی را شاهد می آورد. وی در مقام تبیین درک وحدانیت خداوند - برخلاف پندار عامه - عقل را تنها دلیل فهم آن نمی داند. او سایر کتابهای آسمانی را بدلیل عدم تحدی، معجزه به حساب نمی آورد، هرچند که اخبار غیبی موجود در آنها را نیز منکر نمی شود. باقلانی گفتار معتقدین به «صرفه^۱» را مردود و دلایل آنها را نارسا و ناکافی می شمارد. او در مقام پاسخ به ادعای آنها به شیوه های استدلالی و کلامی تمسک جسته، بطلان صرفه را اعلام می دارد.

دلیل پیروان این گفتار چنین است: «اعراب، که سکان داران فصاحت و استوانه های بلاغت بودند و سخنان بدیعی به صورت خطبه و قصیده داشتند، چگونه ممکن است از آوردن عباراتی مانند آیات قرآن عاجز باشند؟ بنا بر این باید سبب ناتوانی آنان چیزی خارج از اراده آنان باشد، تا در نتیجه، از آوردن مثل آن منصرف و عاجز شده باشند». به زعم آنان، اگر این عامل خارجی وجود نداشت، قطعاً می توانستند کتابی همانند قرآن بیاورند؛ چون اگر کسی بتواند یک یا دو جمله بدیع بسازد، نباید از ضمیمه کردن جملات بعدی به آنها عاجز باشد؛ ضمن این که هیچ کس هم منکر نیست که عرب جاهلی سخن بدیع فراوان داشته است.

«باقلانی» در ردّ این گفتار اظهار می دارد:

۱. اگر این ادعا درست باشد، لازم می آید که هر کس بتواند یک مصراع شعر یا بیتی بسراید، باید توانایی سرودن قصیده های طولانی را نیز داشته باشد. و کسی که بتواند یک عبارت بدیع بسازد، طبعاً می تواند خطبه های تاثیرگذار را نیز بیاراید؛ حال آنکه کسی چنین سخن گزافی نگفته است (باقلانی، ۴۵).

۲. اگر بنا بود مردم از آوردن همانند قرآن بازداشته شوند، نیازی نبود که قرآن در

۱. در اصطلاح نظریه ای درباره اعجاز قرآن، به معنی بازداشتن خداوند از آوردن مثل قرآن به وسیله منکرین قرآن و کُلّ مخلوقین - جنّ و انس - است. نظریه صرفه اولین بار از سوی نظام معتزلی (۲۲۱د) مطرح شد (نک: سیوطی، الاتقان، ۷/۴).

کمال فصاحت و نظم نازل شود؛ و می شد در غایت فصاحت و بلاغت نباشد و از سایر سخنان ممتاز نگردد و در عین حال مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند.

۳. اگر فرض شود که اعراب زمان نزول قرآن از همانند سازی آن عاجز شدند، بایست سخنانی که قبل از نزول گفته بودند، در بلاغت و نظم با قرآن برابری کند؛ چرا که آنان این سخنان را قبل از عجز و ناتوانی بیان کرده اند؛ حال آنکه سخنان دوران پیش از نزول قرآن، در فصاحت و بلاغت، به مراتب پایین تر از شیوایی و نظم قرآن است.

۴. مردم زمانی که کلام قرآن را شنیدند، هیچگاه به معارضه با آن تمایل نشان ندادند. این خود دلیلی است که آنان در مقایسه با تواناییهای خود دریافتند که قرآن از اسلوبهای کلامی که آنان با آن مأنوس بودند، فراتر است.

۵. لازمه اعتقاد به صرفه این است که قرآن را فی نفسه معجزه ندانیم، بلکه قائل باشیم به اینکه ناتوانی مردم از معارضه با آن - که از جانب خداوند متعال تحمیل شده است - معجزه است. و این قول از نظر عقلا درست نیست؛ چونکه وجوه اعجاز در سراسر قرآن مشهود است» (همو، ص ۳۷ به بعد).

باقلانی در بخش پایانی کتابش به چند مبحث کلامی درباره تحدی و حدود اعجاز و ضرورت آن پرداخته است؛ از جمله آورده است «هر پیامبری باید دارای معجزه باشد، چون برای شناخت نبوت راهی جز معجزه وجود ندارد. و این معجزه باید چیزی باشد که بتوان با آن تحدی نمود؛ و اگر کسی برای خود ادعای معجزه کند و از مردم بخواهد که همانند آن را بیاورند و نتوانند، در این صورت این امر معجزه تلقی می شود و مدعی آن پیامبر است. بنا بر این تحدی برای اثبات معجزه، امری اجتناب ناپذیر است؛ زیرا مردم از نظر علم و ادراک در یک سطح نیستند. برخی در صنعت بلاغت به مقام رفیعی نائل شده و برخی دیگر از آن بی بهره اند. گروه اول به محض شنیدن قرآن و بدون نیاز به تحدی، اعجاز آن را درک می نمایند. این گروه به مانند کسانی هستند که معجزات پیامبران سابق را به چشم خود دیده اند، مانند ساحرانی که معجزه عصای موسی را مشاهده کردند. اما کسانی که در فن بلاغت به پایه گروه نخست نرسیده اند، برای آنان تحدی به قرآن و مواردی نظیر آن، ضروری است. تا بدین وسیله ابتدا عجز آنان و در نتیجه معجزه بودن قرآن ثابت شود» (همو، ۲۳۰-۲۳۱).

باقلائی پس از بیان گفتاری در موضوع تحدی، فصلی درباره حدود معجزه قرآن گشوده و به پیروی از ابوالحسن اشعری کمترین مقدار معجزه را یک سوره می‌داند، هرچند که به کوتاهی سوره کوثر باشد (همو، ۲۳۲). در این باره می‌گوید: اعجاز در آیات و سوره یکنواخت نیست در بعضی آشکارتر و در بعضی دقیق‌تر است» (ص ۲۳۳). او در فصل دیگری از کتابش، درک اعجاز قرآن را مطرح کرده و نقل می‌کند: «غیر عرب و کسی که خود بلیغ نیست، نمی‌تواند اعجاز قرآن را جز از راه استدلال دریابد» (نک: ص ۲۳۶).

وی در فصل «متعلقات اعجاز»، پس از طرح این سؤال که آیا تحدی به حروف منظوم است یا به کلام قائم بالذات، پاسخ می‌دهد: «کلام قدیم قائم به ذات خداوند، مانند تورات و انجیل معجزه نیست؛ و همچنین عبارات قرآنی کمتر از آیه معجزه به حساب نمی‌آید، بلکه اعجاز در الفاظ و ترتیب حروف و عبارات که بیانگر کلام خداوند است واقع می‌شود؛ و تحدی مطرح شده نیز برای همین نظم اختصاصی قرآن صورت می‌گیرد» (همو، ۲۳۷).

او سپس در فصلی دیگر در مورد حقیقت معجزه با بیانی خاص می‌گوید: مفهوم اینکه بر اساس اصول ما قرآن معجزه است، این است که مردم نمی‌توانند همانند آن را بیاورند؛ و در جایی دیگر اثبات گردیده که معجزه‌ای که بیانگر صدق گفتار پیامبر (ص) است نمی‌تواند تحت قدرت مردم درآید؛ بلکه تنها در دست توانای خداوند است؛ و بنا بر این بشر از انجام کاری که تعلق قدرت او بر آن محال باشد عاجز است (همو، ۲۵۷). این گفتار باقلانی بعد از وی در نزد علمای کلام به صورت یک اصل درآمد. آنها وقتی از تعریف معجزه و شرایط آن سخن می‌گویند، اظهار می‌دارند: «معجزه باید فعل خداوند متعال باشد و بشر نتواند آن را انجام دهد؛ و علت ناتوانی بشر در آوردن همانند آن، این است که عادتاً آن را تجربه نکرده است».

متکلمان این سخن را به روش دیگر نیز بیان داشته و گفته‌اند: «معجزه امری است خارق العاده و خداوند بشر را از انجام کاری که نمی‌تواند انجام دهد، عاجز نمی‌سازد؛ او پیامبرانش را با نشانه‌های روشن گسیل می‌دارد؛ و این مردم هستند که در ابتدا گمان می‌کنند توانایی مقابله با آن را دارند. به همین دلیل وقتی فرعون معجزات حضرت

موسی (ع) را مشاهده کرد، به گمان اینکه ساحران نیز می‌توانند همانند آن را انجام دهند، آنان را فراخواند. عرب زمان بعثت نیز در آغاز امر نسبت به قرآن چنین پنداری داشتند».

او در قسمت پایانی این فصل از کتابش سخنی دارد که کاملاً کلامی است. وی ابتدا می‌پرسد: «آیا نظم و اسلوب قرآن در بالاترین مرتبه بلاغت و فصاحت است؟ و بدیع‌تر از آن ممکن نیست؟» آنگاه در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «این سخن در مقایسه با توانایی بشر صحیح است، اما در مورد خداوند متعال نمی‌تواند درست باشد؛ چون خداوند سبحان قادر است قرآنی نازل کند که از نظر نظم و اسلوب، به مراتب از قرآن موجود برتر باشد» (همو، ۲۶۰).

باقلانی در ادامه، ضمن بیان برخی قضایای اعجاز از دیدگاه کلامی، با طرح سؤالی نسبت به معجزه بودن گفتار پیامبر (ص) اظهار می‌دارد: «هرچند پیامبر (ص) افصح عرب بود، اما همچنان که بین کلام خالق و مخلوق فرق است، بین سخنان او و قرآن تفاوت وجود دارد» (همان، ۲۶۱).

او شرط معجزه را علم به نبوت نخستین مدعی معجزه می‌داند. در این رابطه چنین می‌گوید: «پیامبر (ص) برای اثبات نبوت خود، قرآن را آورد و قبل از او قرآن بر کسی نازل نشده بود. بدین ترتیب باید قرآن معجزه او تلقی شود. حال اگر کسی چند سوره را که از پیامبر (ص) فرا گرفته در سرزمین دیگری عرضه و سپس ادعای نبوت کند، آیا می‌تواند به عنوان یک پیامبر مورد تصدیق قرار گیرد؟

در پاسخ به این شبهه اظهار می‌دارد: «تصدیق او در ادعای نبوتش در صورتی جایز است که با علم قطعی بتوان دریافت که این مدعی، نخستین کسی است که این سوره‌ها را آورده است» (همو، ۲۶۶).

جنبه بیانی اعجاز قرآن

باقلانی برای زبان عربی ویژگی‌هایی قائل است که سایر زبانها را فاقد آن می‌شمارد. او معتقد است زبان عربی به علت اعتدال در ساختار، بر سایر زبانها برتری یافته است؛ به همین جهت اصل را بر این گذاشته‌اند که بیشتر حروف آن از اعتدال برخوردار باشد، و

در نظم آن، الفاظ مستکره را ترک و از کلام خود ساقط نموده‌اند؛ بدین طریق زبانشان بر حروف معتدل‌تر جریان یافته است؛ لذا مشاهده می‌شود در بیشتر کلمات و سخنانشان، ابواب ثلاثی مورد استفاده قرار گرفته است (همو، ۱۲۲). او این شکوه زبان عربی را در وجوه اعجاز قرآن نمایان ساخته است.

وجوه اعجاز از نظر باقلانی

همان‌گونه که در ابتدای مقاله بیان گردید، باقلانی به پیروی از اشاعره معتقد است که قرآن کریم از سه جهت معجزه است:

۱. پیشگویی از اخبار غیبی قبل از وقوع
۲. اخبار از امتهای پیشین در حالی که پیامبر (ص) امی بود.
۳. نظم بدیع آن

۱. پیشگویی از اخبار غیبی قبل از وقوع

او در این خصوص اظهار می‌دارد: «اشتمال قرآن بر اخبار غیبی امری محرز و مشهور است؛ و این چیزی است که بشر جز از طریق وحی راهی برای دانستن آن ندارد». وی در این باره برخی از آیات مربوط به غلبه مسلمانان و فتوحات اسلامی را یادآور می‌شود، که همگی قبل از وقوع نازل گردیده‌اند؛ مانند آیه شریفه «قل للذین كفروا ستغلبون و تحشرون إلى جهنم و بش المهاد» (آل عمران، ۱۲) که خبر غیبی از پیروزی در غزوه بدر است (همان، ۵۱).

۲. اخبار از امتهای پیشین

امی بودن پیامبر (ص) امری بود که همگان بر آن اذعان داشتند. در آیه شریفه: «و ما كنت تتلو من قبله من كتاب و لا تحطه بيمينك إذا لارتاب المبطون» (عنكبوت، ۴۰) این موضوع تصریح گردیده است. با این حال در کتابش حقایق شگفتی را از خلقت جهان هستی، بعثت پیامبران، قصص انبیای پیشین چون حضرت آدم، نوح، ابراهیم و... بیان داشته است. او در تبیین این وجه می‌گوید: ما ضرورتاً می‌دانیم که آگاهی از این علوم، جز از راه تلمذ ممکن نیست و کسی که عدم معاشرت او با اهل این فن معلوم باشد و نزد

کسی آن را فرا نگرفته باشد، نزول کتاب بر او امری قطعی خواهد بود. پرواضح است در آن شرایط اجتماعی دوران بعثت هرکه برای فراگیری علوم باکسی رفت و آمد داشت، نه تنها کار او بر مردم مخفی نمی ماند؛ بلکه اگر در آن علم مهارتی کسب می کرد، در میان مردم شناخته می شد» (همو، ۵۲).

۳. نظم بدیع قرآن

قرآن کریم از لحاظ نظم بدیع و تألیف، بی نظیر و شگفت انگیز است. در بلاغت، به نهایت خود رسید؛ به گونه ای که ناتوانی بشر در برابر آن پدیدار است. (همو، ۵۳).

باقلانی در کتابش پیرامون این وجه به تفصیل سخن گفته است. شاید بتوان گفت کتاب او بر همین اساس تدوین شده است. او با بیان ده موضوع که ذیلاً به شرح آنها می پردازیم، به تبیین اعجاز قرآن در این زمینه پرداخته است. آن موضوعات عبارت انداز:

۱. آنچه به کلیت قرآن مربوط است. همگان اذعان دارند که کلام عرب مشتمل بر اشکال مختلفی چون شعر، رجز، سجع، نثر مرسل، سخن موزون مقفاً و یا غیر مقفاً و یا سخن غیر موزون بوده است. اما وقتی در قرآن می نگریم، درمی یابیم که ساختار و قالب آن مغایر با همه اشکال شناخته شده در نزد عرب است. این شکل ترکیب کلمات، یکی از وجوه اعجاز آن است. علی رغم ادعای برخی، کلام قرآن نه سجع است و نه شعر (همو، ۵۳) و این همان چیزی است که «رمانی» آن را نقض عادت نامیده است (رمانی، ۱۱۱).

۲. عرب، کلامی مشتمل بر این مقدار فصاحت در کلام، و تناسب در بلاغت، و لطافت در معنی و کثرت در فواید و حکمتهای فراوان ندارد. به اعتقاد وی با اینکه حکما کلامی اندک، و شعرا، قصیده های معدودی دارند، در آثار آنها اختلال و اختلاف فراوان مشاهده می شود که حاکی از به تکلف افتادن آنان است (همو، ۵۳).

۳. نظم شگفت و تألیف بدیع، بدون تفاوت و تناقض، با وجود موضوعات مختلف جنبه دیگری از اعجاز قرآن را آشکار می سازد. با اینکه در قرآن موضوعات گوناگونی مطرح گردیده، نمی توان گفت برخی نسبت به برخی دیگر فصیح تر است. لذا موضوعات قرآن نیز همانند آیات، از نظر نظم و ترتیب، موزون بوده و با هم تفاوتی ندارند. این

موضوعی بود که عرب با آن آشنایی نداشت. این مطلب از آن جهت شایان توجه است که هیچ شاعری نمی‌تواند در موضوعات متعدد هنرآفرینی کند. برخی در مدح و عده‌ای در هجو و بعضی در فخر، متبحرند. تفاوت در آثار شعرا ناشی از دگرگونیهای روحی آنهاست؛ حال آن که قرآن کریم چنین نیست؛ و با اینکه رسول خدا (ص) در طول ۲۳ سال رسالت خویش حالات و جریانات مختلفی را پشت سر گذاشت، و قرآن همچنان بر وی نازل می‌شد، اسلوب قرآن تغییر نیافت.

۴. کلام فصحا در فصل و وصل و علو و نزول تفاوت دارد، اما در قرآن کریم - با وجود موضوعات فراوانش - هنگام انتقال از موضوعی به موضوعی دیگر، هیچ خللی در آن مشاهده نمی‌شود؛ چنانکه در سوره علق، هرگز به ذهن کسی خطور نمی‌کند که این سوره در دو مرحله متفاوت نازل شده باشد، همچنین سوره بقره که در طول ده سال نازل شد؛ به خاطر ترتیب و هماهنگی موجود در بین آیات آن، خللی در آنها مشاهده نمی‌شود.

۵. نظم قرآن از چنان بلاغتی برخوردار است که خارج از عادت کلام «جن» است، به طوری که آنان نیز همانند آدمیان از آوردن مثل آن عاجزند. این آیه کریمه اشاره به همین موضوع دارد: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» (اسراء، ۸۸) یعنی: «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند».

۶. همان گونه که در کلام عرب فنون مختلف سخن از قبیل ایجاز، اطناب، جمع و تفریق، استعاره و تصریح، حقیقت و مجاز به کار رفته است، در قرآن کریم نیز این فنون در کمال فصاحت و بلاغت و ابداع، استفاده گردیده است به طوری که این شیوایی و روانی سخن خارج از تواناییهای عرب است.

۷. قرار گرفتن موضوعات مختلف در کنار هم و ایجاد هماهنگی لازم بین آنها در قرآن فوق توان بشر است، بویژه آنکه این موضوعات گاهی تشریحی و زمانی اعتقادی و پاره‌ای احتجاجی و... است.

باید توجه داشت، گرچه گزینش الفاظ برای معانی و مفاهیم مانوس و رایج در بین

مردم، امری آسان جلوه می‌کند، اما همین امر برای مفاهیم جدید و نامأنوس برای بسیاری از مردم بسی دشوار است. قرآن کریم علاوه بر آوردن مفاهیم و معانی جدید، برترین واژگان را نیز برای آنها انتخاب نموده است.

۸. عبارات قرآنی به علت حلاوت و فصاحت موجود در آن به خوبی از سایر سخنان باز شناخته می‌شود، به طوری که اگر در لابه‌لای دیگر سخنان واقع شود، گوشها آن را به تمایز در می‌یابند و قلبها به سوی آنها متمایل می‌گردند. در مقایسه با هر کلامی برتری آن نمایان است. کلمات آن بسان مرواریدی در میان دانه‌های تسیح و یا قطعه یاقوتی در وسط گردن‌بند هویداست. اما اگر در کلام دیگران خوب بنگریم همه را یکسان و یکنواخت نخواهیم یافت. ممکن است یک عبارت آن - مثل شاه بیت در قصیده - خوب بدرخشد. مثل جملات قرآن نیز در لابه‌لای دیگر سخنان چنین است؛ یعنی همانند ستاره‌ای است در دل تاریکی شب. از نظر «باقلانی» این وجه یکی از وجوه مهم اعجاز به شمار می‌رود (نک: همو، ۶۰).

با اینکه همگان اعتراف دارند نهج البلاغه مافوق سخنان بشر است، در بین کلمات آن هر جا که عبارت قرآنی به کار رفته، تفاوت آن با دیگر عبارات به خوبی آشکار است.

۹. زبان عربی بر ۲۹ حرف استوار است و ۲۸ سوره قرآنی با همین حروف آغاز گشته است. علمای علم تجوید معتقدند که هر حرف صفات گوناگونی دارد. ۱۴ حروف مقطعه که در فواتح سوره، زینت بخش سوره‌ها واقع شده‌اند، کلیه صفات حروف زبان عربی را دارا هستند؛ بدین معنا که از هر مجموعه‌ای مانند حروف مجهوره، مهموسه، شده و رخاوه، نیمی از آنها در حروف مقطعه به کار رفته است. این امر نیز یکی دیگر از شگفتیهای قرآن است.

۱۰. راه فهم قرآن - با بلاغتی که دارد - آسان است. مفردات دور از ذهن و ناخوشایند در آن به کار نرفته است. معنای آن قبل از الفاظ در ذهن متبادر می‌شود؛ اما با این حال کل قرآن سهل و ممتنع است؛ به قرائت آن می‌پردازیم بدون آنکه به تفسیر احساس نیاز کنیم.

با دقت در مطالب گذشته توانایی «باقلانی» در فهم حقایق و اعجاز قرآن آشکار می‌شود. در اینجا به برخی از این حقایق اشاره می‌شود:

الف. بلاغت یکنواخت. با وجود وارد شدن در موضوعات مختلف، بلاغت یکسان و یکنواختی در قرآن ساری و جاری است. گاهی داستانی در سوره‌های مختلف ذکر شده است، اما با این وجود در هر سوره، اسلوب آن با موضوعات قبل و بعد تفاوتی ندارد و کاملاً هماهنگ است.

ب. حسن تخلص و سهولت انتقال از موضوعی به موضوع دیگر

ج. انتخاب واژه‌های مناسب برای مفاهیم گوناگون به گونه‌ای که واژه دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود.

د. صنعت بدیع به کار رفته در قرآن، اختصاص به ساختار فنی و جذّاب آن ندارد، بلکه شامل نظم آن نیز می‌گردد. یعنی هر واژه از نظر تقدّم و تأخّر مناسب‌ترین جایگاه را دارد و مقصود بی آن حاصل نمی‌شود.

ه. هر آیه یا جمله و یا کلمه، اسلوب مناسب خود را دارد. برخی به صورت ایجاز، پاره‌ای به طریق مجاز و قسمی دیگر به صورت فصل و وصل و سایر اسلوبهای معروف در نزد عرب به کار رفته است.

اینک به توضیح برخی از این موارد که «باقلانی» در کتابش به آن اشاره کرده می‌پردازیم:

۱. مفردات قرآن: باقلانی معتقد است استعمال واژه‌ها در قرآن از روی قصد و عمد بوده است. این واژه‌ها به گونه‌ای به کار رفته است که هیچ‌گاه واژه‌های مترادف آن نمی‌تواند جایگزین آنها گردد. او در این رابطه دو واژه مترادف «فجر» و «صبح» را مثال می‌زند، که نمی‌توان یکی را در جای دیگری به کار گرفت (همان، ۱۷۵).

۲. جمله‌های قرآنی: نظر باقلانی در مورد جملات قرآن مانند اعتقادش به مفردات قرآن است. در این زمینه، نظم بدیع و پیوستگی عبارتها و فصاحت و بلاغت آنها را یادآور شده و آیات متعددی را به منظور تبیین موضوع ذکر نموده است. به عنوان نمونه در مورد آیه شریفه: «فالتق الاصباح وجعل اللیل سکناً و الشمس و القمر حساباً ذلک تقدیر العزیز العلیم^۱» (انعام، ۹۶) می‌گوید: «در این چهار جمله نیک بنگرید، که چگونه

۱. ترجمه: (اوست) شکافنده صبح، شب را برای آرامش، و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است. این اندازه‌گیری آن توانای داناست.

به هم پیوند خورده‌اند و برای ظهور قدرت خداوند و نفوذ امر او به آنها استدلال شده است. آیا هر یک از عبارتهای آن همانند درّ گرانبها و مروارید نیست؟ با این حال پیوند مستحکم بین آنها بیانگر این مطلب است که از جانب خداوند بلند مرتبه نازل شده است (همان، ۱۷۸).

۳. آیه‌های قرآن: باقلانی آیه‌های قرآن را به دو نوع تقسیم کرده است:

الف. برخی از آنها که به وسیله خودش یا هم به وسیله خودش و هم به فاصله‌اش^۱ کامل می‌شود.

دکتر «مخلف» در توضیح این گفته «باقلانی» می‌گوید: «مراد باقلانی از این گونه آیات، آیات شریفه «یا ایها المزمّل، قم اللیل إلاّ قلیلاً، نصفه أو انقص منه قلیلاً، أو زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً، إنا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً...» (مزمّل، ۱-۵) و مانند آن است (مخلف، ۴۴۴).

ب. برخی دیگر از آیات، مشتمل بر چند جمله مستقل، از لحاظ معناست؛ مانند آیه شریفه: «إنّ فرعون علا فی الارض، و جعل اهلها شیعاً یستضعف طائفة منهم، یدبّح أبناءهم، و یستحیی نساءهم، إنه کان من المفسدین» (قصص، ۴)^۲.

«باقلانی» ضمن بیان جایگاه بلند این آیه و زیبایی ترکیب آن، یادآوری می‌کند که هدف برخی از آیات احکام، زیبایی شکل و جذابیت آنها نبوده، بلکه غرض اصلی، حسن ترتیب و دقت و حکمت خاص، در کنار هم قرار دادن آنها بوده است. مانند آیه کریمه «حرّمت علیکم امّهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عمّاتکم و خالاتکم و...» (نساء، ۲۳).

این نوع آیات از آن قبیل آیاتی نیست که بتوان در آنها اظهار فصاحت و تفوق نمود؛ چنانکه نمی‌توان در هنگام ذکر اسامی و القاب اشخاص فصاحت و بلاغت به کار برد

۱. مراد از «فاصله» در قرآن همان «قافیه» در شعر است. لکن برای حفظ حریم قرآنی و مابینت آن با شعر از به کار بردن قافیه اجتناب می‌شود.

۲. ترجمه: فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه‌ای از آنان را زیور می‌داشت، پسران آنها را می‌کشت و زنانشان را (برای بهره‌کشی) زنده نگه می‌داشت، همانا وی از فسادکاران بود.

(باقلانی، ۱۹۸).

۴. سوره‌های قرآن: باقلانی برای اثبات اعجاز قرآن گاهی آیاتی را به عنوان شاهد مثال برمی‌گزیند، و زمانی به سوره‌ای کامل متوسل می‌شود. ابتکار او این است که هر سوره را یک مجموعه کامل و مستقل قلمداد می‌کند.

او ضمن تحلیل سوره‌های «غافر» و «اسراء» در پاسخ کسانی که بلاغت قرآن را منحصر در جمله‌ها می‌دانند نه در موضوعات، می‌گوید: «به این سوره نمل دقت کن، در یکایک کلمات و فصلهای آن بنگر، که چگونه به هم پیوند خورده‌اند؛ چگونه از قصه‌ای به قصه دیگر و از بابی به باب دیگر انتقال یافته، بدون آن که در ترتیب فصلها خللی وارد آید. به گونه‌ای است که در نتیجه تألیف بدیع و تنزیل بلیغ، فصلی آن وصل می‌نماید» (همو، ۱۷۹-۱۸۱).

۵. خروج: مراد باقلانی از «خروج» همان «حسن تخلص^۱» در نزد اهل بلاغت است. او در تبیین این فن، این آیات از سوره اسرا را آورده: «سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر و آتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی اسرائیل ألا تتخذوا من دونی وکیلاً» (اسراء، ۲، ۱) و می‌گوید: «این خروجی است که اگر در غیر این کلام بود، منقطع تصور می‌شد، اما در اینجا لطافت سخن آن را وصل جلوه می‌دهد (نک: همو، ۱۹۹-۲۰۰).

۶. نفی شعر از قرآن: باقلانی فصلی از کتابش را به این موضوع اختصاص داده و در آن پندار واهی قائلان به استعمال شعر در قرآن را منتفی اعلام می‌کند. او برای اشعار شرایطی را برمی‌شمرد که هیچ‌کدام در کلام قرآنی یافت نمی‌شود. آن شرایط عبارت‌اند از:

الف. مقدار و کمیت شعر: از نظر او کلامی که از چهار بیت کمتر باشد شعر تلقی نمی‌شود. از این رو کلام قرآن شعر به حساب نمی‌آید.

ب. قصد و نیت در سرودن: وی در این باره می‌گوید: «اگر شاعر قصدی در ابداع کلام به شکل شعر نداشته باشد، آن کلام شعر نخواهد بود، اگرچه بر وزن یکی از

۱. «حسن تخلص» عبارت است از انتقال آرام و هدفمند از سخنی به سخنی دیگر به طوری که شنونده در آن احساس تکلف نکند (نک: عسکری، ۵۵۹).

بحرهای شعری عرب بوده باشد. علاوه بر این شاعر در صورت سرودن شعر، نخست شعر بودن گفته‌های خود را تصدیق می‌کند، در حالی که چنین چیزی در قرآن وجود ندارد» (همان، ۷۲-۷۳).

متاخران نیز در تعریف شعر گفته‌اند: «شعر کلامی است مخیّل که از سخنان موزون، متساوی و قافیه‌دار تشکیل شده است» (مظفر، ۴۰۱)؛ که ساحت مقدس قرآن از این تعریف هم مبرا است.

باقلانی در ادامه بحث، این سؤال را پیش می‌کشد که چرا عرب قرآن را شعر و محمد (ص) را شاعر خواند، در حالی که خودشان داناترین مردم نسبت به شعر بودند؟ او در پاسخ به این پرسش خود می‌گوید:

۱. ممکن است گفته شود از آن جهت به قرآن نسبت شعر داده‌اند که شاعر برای به نظم کشیدن کلام چیزهایی را درک می‌کند که دیگران از درک آن عاجزند؛ یعنی آنان ادعا نکردند که قرآن به خاطر وزن و قافیه‌اش شعر است؛ بلکه از جهت داشتن ساختار لطیف و تاثیر شگفتش بر اذهان شعر است؛ و به تبع آن پیامبر (ص) را نیز شاعر خواندند.

۲. با توجه به عادت مشهور حکمای یونان که هر کس را که در کلام دقت نظر داشته و سخنش از یک ترتیب منطقی برخوردار بوده، شاعرش می‌نامیدند؛ لذا عرب نیز قرآن را شعر تلقی کرد.

۳. توصیف قرآن به شعر، از سوی ضعفای آنها بوده است؛ آنان که سخن نیکو را نمی‌شناختند و بین «غث» و «سمین» آن فرقی نمی‌گذاشتند.

باقلانی خود قول اخیر را ضعیف‌ترین احتمال می‌داند (همو، ۶۹) البته شایسته بود، قول دوم را مردود می‌دانست؛ زیرا عرب جاهلی اطلاعی از علوم یونان نداشت.

نقد شعر

باقلانی طولانی‌ترین فصل کتابش یعنی بیش از یک چهارم آن را به نقد شعر اختصاص داده است. او در سراسر کتابش به صورت پراکنده، اشعار فراوانی را از شاعران متعدد نقل و تحلیل کرده است؛ اما برای انطباق موازین خود در نقد کلام دو قصیده از دو شاعر برجسته عرب را برمی‌گزیند. نخستین قصیده، از امرؤ القیس - از

شاعران بنام جاهلی - است؛ که یکی از معلقات سبع بوده؛ و دومین آن قصیده لامیه بحتری است. چون این دو قصیده، منزلت خاصی نزد نقّادان سخن داشته، وی آنها را برگزید، تا با ساقط کردن آنها از درجه اعتبار - که زیباترین اشعار عرب هستند - سایر اشعار را بی اعتبار، و در نتیجه اعجاز قرآن را ثابت کند. او در این باره می گوید: «اگر انجم آنچه را که تضمین کردیم، خواستار آن هستیم، باید به قصیده ای بپردازیم که به جایگاه والا و صحت نظم وجودت بلاغت و زیبایی آن همگان معترف، و به کار ابداعی صاحب آن، اتفاق نظر است (همان، ۱۵۳).

باقلائی قبل از نقد قصیده امرؤ القیس، به توصیف آن پرداخته و اظهار می دارد: «در جودت شعر امرؤ القیس و برتری و فصاحت آن تردیدی نیست. او در روشهای شعر، اموری را ابداع کرد که من خود از آن پیروی می کنم» (همو، ۱۵۵). با این وجود، باقلائی او را در عمل تخطئه کرده، از هر جهت وی را شاعری ناموفق معرفی می کند. او پس از نقل دو بیت اول قصیده:

قفانبک من ذکری حبیب و منزل - بسقط اللوی بین الدخول فحومل می گوید:

«چیزی در این دو بیت مشاهده نمی شود که «امرؤ القیس» در آن میدان، از دیگران سبقت گرفته باشد و به عنوان شاعر پیشتاز باشد؛ چرا که هم در لفظ و هم در معنی آن خلل هست» (همو، ۱۵۶).

او در نقد شعر بحتری نیز در ابتدا بین دو قصیده او، مردد است؛ چون از ابوالفضل بن عمید شنیده بود که بهترین شعر بحتری قصیده ای است که مطلع آن (فی الشیب زجر...) است. اما باقلائی این نظر را نمی پذیرد و قصیده ای را برمیگزیند که بحتری خود آن را بهترین شعرش می دانست. مطلع آن، این بیت است: [اهلاً بذلکم الخیال المقبل - فعل الذی نهواهُ أو لم یفعل]

وی در نقد این بیت اظهار می دارد: «در واژه «ذلکم الخیال» سنگینی و تطویل و حشو است؛ کلمه مناسب تر دیگری می توان جایگزین کرد. و مصرع دوم نیز عبارت زیبایی نیست؛ الفاظ ظریفی در آن به کار نرفته است و...». به همین ترتیب باقلائی عیوب فراوانی بر قصیده بحتری وارد می سازد؛ تا بی نظیر بودن قرآن و در نتیجه اعجاز آن را به اثبات رساند (همو، ۲۰۶-۲۰۷).

نفی سجع از قرآن

باقلانی فصلی دیگر از کتابش را به موضوع «نفی سجع در قرآن» اختصاص داده است. گرچه قبل از او رمانی به صورت خلاصه، سجع را از قرآن نفی نموده بود. اما او در این رابطه به تفصیل سخن گفته است.

آنچه که باقلانی را وادار به دفاع نموده، اسلوب منحصر به فرد قرآن است که نه شباهتی به شعر دارد و نه شباهتی به نثر. لذا او بر این عقیده است که همان گونه که قرآن از همه اشکال مختلف شناخته شده سخن منزّه و مبراست؛ باید از سجع نیز مبرّا باشد. عرب آن دوران آن گونه که شعر و رجز را می‌شناخته، سجع را می‌شناخته است، و چون شعر و رجز در قرآن به کار نرفته، بنابراین وجود سجع نیز در قرآن منتفی است.

او در دفاع از رأی خود و ابطال استدلال مخالفان می‌گوید: «پندار مسجع بودن قرآن نادرست است، چون اگر قرآن، مسجع بود خارج از اسالیب کلام عرب قرار نمی‌گرفت؛ و اگر این سخن صحیح باشد که «قرآن سجع معجز است» می‌توان گفت: «قرآن شعر معجز است» (همو، ۷۷) و در ادامه می‌افزاید: «کسی که وقوع سجع در قرآن را جایز بداند، باید پیرو معتقدان راه آن هم باشد؛ و در نتیجه، قول نظام و عباد بن سلیمان و هشام القرظی را - مبنی بر اینکه می‌توان با قرآن معارضه کرد و عرب به نوعی از معارضه با آن عاجز شدند - بپذیرد» (همو، ۸۴). در جای دیگری اظهار می‌دارد: «کسانی که قرآن را سجع می‌دانند، دچار توهم شده‌اند؛ چون ممکن است کلام، شبیه سجع باشد ولی خود سجع نباشد؛ چرا که سجع بودن به برخی از وجوه کلام اختصاص دارد و نتیجه سجع در کلام این است که معنی از لفظی که منجر به سجع می‌شود تبعیت کند حال آنکه قرآن چنین نیست؛ زیرا که لفظ قرآن، تابع معنا است» (همو، ۷۷). وی می‌افزاید: «اگر آن طور که می‌پندارند قرآن سجع باشد، باید مذموم و فرومایه می‌شد؛ چون وقتی اوزان و طرق سجع تفاوت کند، کلام قبیحی می‌شود» (همو، ۷۸). او سپس در بخش دیگری اضافه می‌کند: «اگر آنان آیات تلاوت شده را سجع می‌دانستند، قطعاً اظهار می‌داشتند، ما با سجمی معتدل‌تر با آن معارضه می‌کنیم؛ به سبک و فصاحت آن می‌افزاییم و در تفوق وجودت سخن از آن فراتر می‌رویم» (همو، ۸۴).

باقلانی در ردّ ادله معتقدین به سجع به موارد مذکور اکتفا نکرده، بلکه راه دیگری را

که قداست آن را بیفزاید، برگزیده است؛ از این رو با نقل روایتی، غیر شرعی بودن سجع را بیان داشته است. آن روایت چنین است: «مردی به رسول خدا (ص) عرض کرد: کیف ندی من لا أكل ولا شرب ولا صاح فاستهل، أليس دمه قد بطل؟ آن حضرت فرمود: «أسجاعة كسجاعة الجاهلية» یا «أسجاعة كسجع الكهان»؟ یعنی آیا به شیوه کاهنان سخن می‌گویند؟»

لازم به ذکر است که ابوهلال عسکری (ص ۳۵۶) با نقل همین روایت، گوید: «در سجع ایشان تکلف ظاهر است؛ و اگر آن حضرت (ص) از جهت سجع بودنش کراهت داشت، می‌فرمود: «أسجاعة» و سپس سکوت می‌کرد. و اگر سجع از تکلف سالم باشد، چگونه مذموم و مکروه شمرده می‌شود؟»
البته ادله باقلانی در این زمینه از جهاتی قابل مناقشه است؛ که ذیلاً به برخی از آن موارد می‌پردازیم:

الف. از نظر باقلانی سجع این است که معنی تابع لفظ و اوزان آن متعادل باشد. به نظر می‌رسد این قول مختص به او باشد؛ در غیر این صورت چه اشکالی وجود دارد که اسلوب استوار قرآن را که در آن لفظ تابع معنی است، سجع بنامیم؟ غیر از باقلانی کسی اظهار نموده که در سجع معنی تابع لفظ است. البته اهل ذوق این حالت را سجع متکلف می‌خوانند (نک: مخلوف، ۲۴۴).

ب. باقلانی تساوی دو فقره^۱ را شرط سجع مقبول می‌داند، که این گفتار پذیرفتنی نیست؛ چون ممکن است دو فقره متساوی باشد، اما در عین حال به خاطر تکلف موجود در آن، کلام مذموم باشد. و نیز ممکن است دو فقره اختلاف داشته باشد، اما از آنجا که تکلفی در آن به کار نرفته، کلام سجع نیکویی باشد.

ج. یکسان دانستن شعر و سجع ادعای بی‌دلیل است؛ چرا که شعر در میان عرب منزلت خاصی داشته است؛ به وسیله آن قبایلی سربلند و یا سرافکنده می‌شدند؛ اما سجع از چنین جایگاهی برخوردار نبوده است. بنابراین گفته باقلانی مبنی بر این که «اگر صحیح باشد که قرآن سجع معجز است، چرا شعر معجز نباشد»، صحیح نیست.

۱. فقره به هر بخش از عبارات نثر گفته می‌شود (نک: عسکری، ۳۷).

شایان ذکر است باقلانی بدون آن که خود متوجه شود، به کارگیری سجع در قرآن را اثبات کرده است، اما نام آن را ترصیع^۱ نهاده است؛ در حالی که می‌دانیم ترصیع به شعر اختصاص دارد.

او در این رابطه می‌گوید: «یکی از موارد بدیع، ترصیع یا تجنیس است؛ چنان که ابن معتر گفته است:

ألم تجزع على الربع المحيل و اطلال و آثار محول

پس از استناد به این بیت ادامه می‌دهد: «نظیر آن در قرآن این آیات است: «ما انت بنعمة ربك مجنون، وإن لك لاجراً غير ممنون» (قلم، ۲-۳) و «وإنه على ذلك ل شهيد، وإنه لحب الخير لشديد» (عادیات، ۷-۸) و «و الطور، و كتاب مسطور» (طور، ۱-۲) (همو، ۱۰۵).

در واقع این سبک، همان سجع است که باقلانی ابتدا آن را از قرآن منتفی دانست، و سپس تحت عنوان «ترصیع» یا «تجنیس» اثبات نمود. بدین ترتیب او نخواسته است اعتراف کند که در قرآن کلامی از جنس کلام عرب وجود دارد.

بدیع از نظر باقلانی

بدیع در اصطلاح علم بلاغت، علمی است که به وسیله آن، وجوه محسنات کلام - پس از رعایت فصاحت و بلاغت آن - شناخته می‌شود، و با رعایت آن کلام زینت و آرایش می‌یابد، و مورد پسند شنونده قرار می‌گیرد. در کتب بلاغت در مورد این فن، از مباحثی مانند مقابله، مراعات نظیر، ایهام، جناس و سجع سخن گفته شده است (نک: مراغی، ۳۲۲ به بعد).

مراد باقلانی از بدیع ظاهراً همان فن سوم از علم بلاغت نیست، بلکه به مراتب وسیع‌تر از آن است، به گونه‌ای که همه علوم بلاغت (معانی، بیان، بدیع) را شامل می‌شود. اما آنچه از نوشته‌هایش در کتاب اعجاز القرآن هویدا است، مطلب جدیدی به این علم نیفزوده است. او اقسام بدیع را از کتاب صناعتین، ابوهلال عسکری نقل می‌کند.

۱. «ترصیع» در لغت شادی کردن و جواهر نشان نمودن است و در اصطلاح، تقسیم کردن کلام به چند بخش مسجع را گویند (عسکری، ۳۳).

البته در فصل بدیع اظهار می‌دارد که انواع بدیع را از دیگران نقل می‌کند، ولی نامی از ابو‌هلال عسکری به میان نمی‌آورد. از ۳۵ مورد ذکر شده در بدیع، در هر دو کتاب صنعتین ابو‌هلال، و اعجاز القرآن باقلانی، ۲۶ مورد آنها در تعریف و شواهد، مطابق هم هستند (نک: باقلانی، ۸۵-۱۱۷؛ صنعتین، ۲۰۴ به بعد و ترجمه آن، ۳۶۱ به بعد) و بقیه موارد آن را غالباً از «قدامة بن جعفر» نقل کرده است (مخلوف، ۵۱۰).

وی در آغاز فصل مربوط به «بدیع» این سؤال را پیش می‌کشد که: آیا شناخت اعجاز قرآن از جهت محتوای بدیعی آن ممکن است؟ برخلاف روش معمول خود در این کتاب ابتدا پاسخی به این پرسش نمی‌دهد، بلکه نخست انواع بدیع را مانند استعاره، تشبیه، تجنیس و ترصیع، با آوردن شواهدی از قرآن، شعر و نثر توضیح می‌دهد و پس از ذکر اقسام مختلف آن که بیش از سی صفحه از کتابش را به خود اختصاص داده، در پاسخ به سؤالی که در اول فصل مطرح نموده بود چنین می‌گوید: «برداشت اعجاز، از انواع ذکر شده بدیع ممکن نیست، چون می‌توان آنها را شناخت و به کار بست.» و در ادامه می‌افزاید: «اگر دقت شود، با آموزش و عادت، به بدیع گویی می‌توان دست یافت؛ و از این جهت بدیع نیز مانند شعر است؛ هر کس طریقه آن را بشناسد، قادر به ساختن آن خواهد بود» (باقلانی، ۱۱۴). او پس از بیان این مطالب اظهار می‌دارد: «کلام، ما را به گفتار سابق باز می‌گرداند؛ آنجا که گفتیم: هیچ راهی برای شناخت اعجاز قرآن از طریق بدیع به کار رفته در شعر نیست» (همو، ۱۱۶).

باقلانی در مقام نقل اقسام بلاغت نیز مطلب جدیدی به این علم اضافه نکرده است. هدف او از ذکر اقسام بلاغت، در حقیقت مردود شمردن نظریات علی بن عیسی رمانی معتزلی بوده است. او در این کتاب نوشته‌های رمانی را بدون اشاره به نامش، نقل می‌کند. بر پایه مقایسه صورت گرفته، وجوه ده گانه بلاغت نزد هر دو مؤلف (ایجاز و تشبیه، استعاره و تلاؤم، فواصل و تجانس، تعریف و تضمین، مبالغه و حسن بیان) یکسان است (باقلانی، ۲۳۹-۲۴۶؛ ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، ۷۰).

با اینکه باقلانی اعجاز قرآن را به وسیله هر یک از وجوه ذکر شده منتفی می‌داند، اما مع الوصف منکر تاثیر شگرف بدیع، در زیبایی کلام قرآن و درک اعجاز آن نیست.

کلام بلیغ از نظر باقلانی

باقلانی با انتخاب نمونه‌هایی از سخنان بلیغ پیامبر (ص) و اصحاب و تابعین و سخنوران عصر جاهلی، به مقایسه بین آنها و کلام قرآن پرداخته است تا بدین وسیله تفوق کلام خدا بر سخن بشر را به اثبات رساند.

وی در این گزینش رگه‌های تعصب مذهبی خویش را آشکار کرده است. علی رغم وجود دهها خطبه و گفتار بلیغ از علی (ع) که در کتب تاریخی و نهج البلاغه و مأخذ اهل سنت ذکر گردیده، مبادرت به آوردن خطبه‌ای منسوب به آن حضرت (ع) نموده که در مناقب ابوبکر و خلافت او ایراد شده است، در حالی که برخی از مضامین آن با نهج البلاغه بویژه خطبه شمشقیه سازگاری ندارد (نک: همو، ۱۴۲).

منابع

ابن خلکان، عمر، و فیات الاعیان و أنباء ابناء الزمان، تحقیق دکتر احسان، عباس، بیروت، دار صادر، (بی تا).

احمد گیوی، حسن، وعده‌ای دیگر، زبان و نگارش فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۸ ش.

باقلانی، ابوبکر، اعجاز القرآن، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۸ ق.

سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، قم، انتشارات زاهدی، ۱۳۶۹ ش.

عسکری، ابوهلال، معیار البلاغه، ترجمه کتاب صنعتین، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

مخلف، عبدالرؤف، الباقلانی و کتابه اعجاز القرآن، بیروت، دار مکتبه الحیاة، ۱۹۷۸ م.

مراغی، احمد مصطفی، علوم البلاغه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.

مظفر، محمد رضا، المنطق، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۲ ق.

